

Assessment Validation of Non-Obvious Obligatory Significations with Emphasis on Aks al-Muštawwī and Aks al-Naqīd¹

AbbsAli Soltani 

Professor in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad-Iran; (Corresponding Author); soltani@um.ac.ir

Morteza Noruzi

PhD Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad-Iran; mortezanoruzi70@mail.um.ac.ir

Hossein Naseri Moğhaddam

Professor in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad-Iran; naseri1962@um.ac.ir

**Justārḥā-ye
Fiḥī va Uṣūlī**


Vol.8, No.29
Winter 2023

43

Receiving Date: 2021-08-29; Approval Date: 2021-12-09

Abstract

The usage of the *madlūlāt al-iltizāmī* (obligatory significations) of declarative and imperative sentences has long been the focus of the *uṣūlīs* and jurists. In *Uṣūl al-Fiqh* (principles of jurisprudence),

1. *Soltani- A ; (2023)*; "Assessment Validation of Non-Obvious Obligatory Significations with Emphasis on Aks al-Muštawwī and Aks al-Naqīd" ; *Jostar_ Hay Fihi va Usuli*; Vol: 8 ; No: 29 ; Page: 43-73 ;  10.22034/jrj.2021.61737.2335

© 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

obvious obligatory significations in its specific sense in a topic such as concepts and obvious in its general sense in *ghayr al-mustaqilāt al-‘aqlīyyah* (non-independent rational) has been proposed, and the validity and authenticity of this type of obligatory significations have been seriously discussed. But the other type, which is the non-obvious obligatory significations, despite its use in some of its types such as *aks al-mustawwī* and *aks al-naqīd*, less attention has been paid to their validity and authenticity. The purpose of this study is to answer the question of whether the validity and authenticity of non-obvious materials of sentences can be proven by emphasizing some of its types, i.e. *aks*. By using the analytical-descriptive method and presenting examples of reference to *aks al-mustawwī* and *aks al-naqīd*, this study aims to solve the challenges of their validity. In conclusion, by examining the ways of proving its authenticity and explaining the definite correlation, it has proved the validity of these items in some cases.

Keywords: Obligatory Significations; *Aks al-Mustawwī* ; *Aks al-Naqīd* ; Validity.

اعتبارسنجی مدلول‌های التزامی غیر بین با تأکید بر عکس مستوی و عکس نقیض^۱

عباسعلی سلطانی  ID

استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد - ایران (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: soltani@um.ac.ir

مرتضی نوروزی

دانش آموخته دوره دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد - ایران؛

رایانامه: mortezanoruzi70@mail.um.ac.ir

حسین ناصری مقدم

استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد - ایران؛ رایانامه: naseri1962@um.ac.ir

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۴۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۸

چکیده

کاربست مدلول التزامی کلام خبری و انشایی، از دیرباز مورد توجه اصولیان و فقها بوده است. در دانش اصول فقه مدلول التزامی بین به معنای اخص در مبحثی چون مفاهیم و بین به معنای اعم در موارد غیر مستقلات عقلیه مطرح گردیده و اعتبار و حجیت این نوع از مدلول‌های التزامی مورد مذاقه جدی بوده است. اما نوع دیگرش که مدلول‌های التزامی غیر بین باشد، با وجود کاربرد آن در برخی اقسامش مانند عکس مستوی و عکس نقیض،

۱. سلطانی، عباسعلی و دیگران. (۱۴۰۱). «اعتبارسنجی مدلول‌های التزامی غیر بین با تأکید بر عکس مستوی و عکس نقیض». فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی، ۸(۲۹). صص: ۴۳-۷۳.

به اعتبار و حجیت آن‌ها کمتر توجه شده است؛ پاسخ به این سؤال که آیا اعتبار و حجیت لوازم غیر بین کلام آن‌ها با تأکید بر بعضی از اقسامش یعنی عکس‌ها، قابل اثبات می‌باشد یا خیر، هدف این تحقیق بوده و با روش تحلیلی - توصیفی ضمن ارائه نمونه‌های استناد به عکس مستوی و عکس نقیض، در صدد رفع چالش‌های اعتبار آن‌ها برآمده و با بررسی راه‌های اثبات حجیت در نهایت، با تبیین ثبوت ملازمه قطعیه، اعتبار این لوازم را در بعضی از صورت‌ها به اثبات رسانده است.

کلید واژه‌ها: مدلول التزامی، عکس مستوی، عکس نقیض، حجیت.

مقدمه

در بخش تصوّرات علم منطق، سه دلالت مطابقیه، تضمّنی و التزامیه در لفظ مفرد مطرح است (ابن سینا، ۱۳۷۵، ۷۳/۱). در بخش تصدیقات علم منطق و مباحث استدلال، به مدلولات التزامیه قضایا و به تعبیر دیگر به لوازم آن‌ها پرداخته می‌شود، اما توجّه منطقیین به قضیه در اصطلاح خودشان یعنی مرکب تامّ خبری می‌باشد و اصلاً به مرکب تامّ انشایی پرداخته نمی‌شود (ساوی، ۱۳۸۳، ۶۰). اما در دانش اصول فقه علاوه بر مفردات به مدلول مطابقی، تضمّنی و التزامی مرکبات، چه مرکب تامّ خبری و چه مرکب تامّ انشایی به هر دو پرداخته می‌شود (عراقی، ۱۴۱۴ق، ۱/۳۹۶).

در مواجهه با یک کلام، هرگاه مدلول مطابقی مورد توجّه قرار بگیرد، گاهی این مدلول مطابقی ما را به دلالت‌های دیگری برای کلام رهنمون می‌سازد؛ گاهی با تحلیل و از ضمن کلام به مطلبی منتقل می‌شویم. بعضی از جملات علاوه بر مدلول مطابقی، مدلول التزامی نیز دارند؛ مدلول التزامی کلام اعمّ از اینکه آن کلام خبری باشد یا انشایی، از سه حال خارج نیست، یا از قبیل التزامی بین به معنای اخصّ است؛ یعنی به گونه‌ای است که به صرف تصوّر ملزوم که مدلول مطابقی باشد، لازم یعنی مدلول التزامی به ذهن می‌آید. مانند: «مفهوم موافق و مخالف». در اصطلاح اصولیان که غالب ایشان مفهوم را از سنخ مدلول التزامیه بین به معنای اخصّ می‌دانند (فیاض، ۱۴۱۷ق، ۷۵/۵).

قسم دوّم مدلول التزامی کلام، بین به معنای اعمّ است. آن جایی است که با تصوّر ملزوم و تصوّر لازم و همچنین تصوّر نسبت بین آن‌دو، به لزوم آن لازم برای ملزوم

جستارهای
فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹
زمستان ۱۴۰۱

۴۶

منقل می‌شویم. به عبارت دیگر با سه تصوّر، جزم به لزوم لازم برای ملزوم حاصل می‌شود. بعضی از اصولیین لزوم وجوب مقدّمه نسبت به وجوب ذی‌المقدّمه را از این سنخ می‌دانند. یعنی دلیل دال بر وجوب ذی‌المقدّمه دلالت بر وجوب مقدّمه دارد به طوری که وجوب مقدّمه لازم‌ه وجوب ذی‌المقدّمه بوده و لزومش بین به معنای اعم است؛ زیرا اگر معنای مطابقی که وجوب ذی‌المقدّمه باشد تصوّر گردد، معنای التزامی هم که وجوب مقدّمه است نیز تصوّر گردد و نسبت بین این دو هم تصوّر شود، به لزوم معنای التزامی نسبت به معنای مطابقی پی برده می‌شود (اصفهان، ۱۴۲۹ق، ۴۱۰/۲).

قسم سوّم، التزامی غیر بین است و این در جایی است که لزوم لازم برای ملزوم فقط با استدلال و برهان ثابت می‌شود و کار با تصوّر صرف تمام نمی‌شود. مثلاً لازمه صادق بودن یک قضیه صادق بودن عکس مستوی و همچنین عکس نقیض آن می‌باشد که اثبات این لازم نیازمند دلیل و برهان می‌باشد (رازی، ۱۴۲۶ق، ۳۴۲). اگر مدلول التزامی کلام از قسم اوّل باشد؛ یعنی بین به معنای اخص، زیر مجموعه دلالت‌های لفظیه خواهد بود. اما اگر از دو قسم دیگر باشد، زیر مجموعه دلالت‌های التزامیه عقلیه می‌باشد که گاهی از آن‌ها به لوازم کلام تعبیر می‌شود (هاشمی، ۱۴۴۱ق، ۱۵۶/۱).

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۴۷

پرسش اصلی در این جا این است که آیا همه مدلول‌های التزامی حتّی مدلول‌های التزامی غیر بین کلام، معتبر بوده و قابل اخذ می‌باشد؟ در میان مکتوبات دانش اصول فقه در خصوص پیشینه تحقیقات صورت گرفته باید گفت: هر چند به دلالت التزامیه لفظیه در ضمن مباحثی همچون مفاهیم پرداخته شده و دلالت‌های التزامیه عقلیه بین به معنای اعم نیز در مباحثی مانند غیر مستقلات مورد بحث واقع شده، اما بحث از دلالت‌های التزامیه عقلیه غیر بین و اعتبار آن‌ها به نحو کامل در علم اصول فقه مورد کم‌مهری واقع شده است. در عین حال، با توجه به اینکه بعضی از اقسام این دلالت‌ها، مانند عکس مستوی و عکس نقیض در مسائل اصولی و فقهی مورد استفاده واقع شده است، جای این سؤال خواهد بود که اگر از این اقسام در برخی از مباحث اصولی و فقهی استفاده شده چرا اثبات اعتبار و

حجیت آن‌ها در دانش اصول فقه کمتر مورد توجه واقع شده است؟ تا آنجا که تحقیق شد در زمینه اعتبار دلالت‌های التزامیه عقلیه غیر بین آن هم در خصوص بعضی از اقسامش یعنی عکس مستوی و عکس نقیض تحقیق مستقلی صورت نگرفته و اهتمام مقاله حاضر در این جهت کاری نو و امتیاز محسوب می‌شود.

در ابتدا مفهوم‌شناسی و توضیح بعضی از اصطلاحات به کاررفته در عنوان مقاله مطرح و در ادامه به نمونه‌های استناد دانشمندان اصولی و فقها به عکس مستوی و عکس نقیض پرداخته و در نهایت چالش‌ها و راه‌های اثبات اعتبار و حجیت آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. حجّت در لغت و اصطلاح

حجّت در لغت عبارت است از آنچه که بتوان با آن بر علیه خصم استدلال کرد و بر او فائق آمد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۲/۲۲۶). فائق آمدن بر او وقتی است که خصم به آنچه بر علیه او اقامه می‌شود معترف و مقرّ باشد. به تعبیر دیگر حجّت، هر آنچه استدلال به آن صحیح بوده، می‌باشد.

در اصطلاح بعضی از دانش‌ها، حجّت معنایی خاص پیدا کرده است. در علم منطق حجّت به معنای خصوص حدّ وسطی است که محمول نتیجه را برای موضوع آن ثابت می‌کند (حلی، ۱۴۲۳ق، ۱۶۲). گاهی نیز بر مجموع مقدمات و نتیجه روی هم حجّت گفته می‌شود و آن را از جهت شکل و صورتش به سه قسم قیاس، استقراء و تمثیل تقسیم کرده‌اند (مظفر، ۱۴۲۴ق، ۲۰۲).

در اصطلاح دانش اصول حجّت عبارت است از خصوص ادلّه شرعیّه ظنیّه از امارات و طرقی که واسطه اثبات متعلّق خود بر حسب جعل شرعی می‌باشند، بدون این که بین آن‌ها و متعلّقشان علقه ثبوتی باشد (کاظمین، ۱۴۱۷ق، ۷/۳).

توضیح اینکه هرگاه دلیل ظنی بر یک موضوع خارجی یا یک حکم شرعی قائم می‌شود، هیچ ربط واقعی بین آن دو موجود نمی‌باشد. البته این در جایی است که نقش ظن، نقش طریقی است و به‌عنوان قیدی در موضوع حکم یا در خود حکم نقشی نداشته باشد. مثلاً بر حسب دلیل شرعی حرمت بر ذات خمر تعلق گرفته

است، در این جا هرگاه از خبر ثقه، ظنّ به خمر بودن مایعی در خارج پیدا می شود، بین ظنّ به خمریت آن از یک طرف و بین اینکه آن مایع، خمر واقعی باشد از طرف دیگر، هیچ ارتباطی نه به نحو علیّت و معلولیّت و نه به نحو تلازم موجود نیست؛ زیرا ظنّ به خمریت مایعی که در واقع آب است هرگز باعث تبدیل شدن آب، به خمر واقعی نمی شود. نسبت به احکام مطلب روشن تر است؛ زیرا هرگاه احکام شرعیّه بر موضوعات واقعیّه خودشان تعلق گرفته باشند در این صورت ظن نسبت به حکم شرعی فقط جنبه کاشفیت خواهد داشت و در واقع می تواند مصیب به حکم واقعی شرعی نباشد.

با توجه به استعمالات کلمه حجّت می توان گفت واژه حجّت اگر به طور مطلق به کار رود به همان معنای وسیع لغوی اش می باشد. یعنی آنچه قابلیت احتجاج را دارد. اگر در استعمالات، واژه حجّت با اضافه به چیزی به کار رود، مثلاً گفته شود حجّت عرفی، حجّت عقلایی، حجّت شرعی، حجّت منطقی، حجّت اصولی و مانند این ها. حجّت در این موارد معنایی ضیق پیدا می کند. یعنی آنچه قابلیت احتجاج را از نظری خاص داشته باشد. اگر از نظر عرف مورد پذیرش بوده و قابلیت احتجاج داشته باشد حجّت عرفی است. آنچه از نظر عقلا صحّت احتجاج داشته باشد حجّت عقلایی خواهد بود. همچنین اگر صحّت احتجاج به شیئی مورد قبول شارع باشد آن حجّت شرعی خواهد بود و مضمونش را از آن جهت که مورد پذیرش اوست می توان به او نسبت داد. در حقیقت باید گفت از لوازم حجّت شرعی، جواز انتساب مفاد آن به شارع می باشد.

۲. عکس مستوی و عکس نقیض

از اقسام و مصادیق دلالت های التزامیه عقلیه، لوازم قضایا مانند عکس مستوی و عکس نقیض می باشد. در بعضی از کتاب های منطق این مبحث با عناوینی از قبیل «لوازم القضايا عند انفرادها» (ابن کمونه، ۱۴۰۳ق، ۱۷۵)؛ همچنین «احوال القضايا» (طوسی، ۱۳۷۶، ۶۱) و «النسب بین القضايا» (مظفر، ۱۴۲۴ق، ۱۶۵) تعبیر شده است. گاهی یک قضیه، با در نظر گرفتن قضیه دیگری در کنارش و در قالب یک ترکیب، لازمی

اعتبارسنجی
مدلول های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

را به همراه دارد که همان نتیجه باشد. قیاس، استقراء و تمثیل در منطق، این چنین می‌باشند. نتیجه، قضیه‌ای است که لازم مقدمات، یعنی صغری و کبری است. اما منطق دانان ملاحظه کرده‌اند که قضایا به صورت مفرد و با صرف نظر از ترکیبشان نیز لوازمی دارند. مانند عکس مستوی و عکس نقیض. در بعضی از کتاب‌های متأخر منطقی از این اقسام با عنوان «استدلال مباشر» تعبیر شده است (مظفر، ۱۴۲۴ق، ۱۷۶). در واقع ما در استدلال‌های مباشر از فرض صدق یک قضیه به صدق قضیه دوم که لازم اوست می‌رسیم. به تعبیر دیگر، از یک تصدیق به تصدیق دیگری می‌رسیم. در مقابل هرگاه با فرض صدق دو قضیه به صدق قضیه سوم می‌رسیم استدلال غیرمباشر می‌باشد. در این جا از دو تصدیق به تصدیق سوم می‌رسیم.

در علم منطق تعریف عکس مستوی چنین است: جابه‌جایی دو طرف قضیه به شرط بقای کیف و صدق (یزدی، ۱۴۰۵ق، ۷۴؛ حلی، ۱۴۱۲ق، ۲۹۸). دو طرف، در قضیه حملیه موضوع و محمول و در قضیه شرطیه مقدم و تالی می‌باشد. این بقای در صدق موجب می‌شود که از نظر کم یعنی کلیه و جزئیه بودن، تبعیت عکس مستوی از قضیه اصل همه جا لازم نباشد؛ مثلاً اگر اصل قضیه‌ای موجب کلیه باشد، عکس آن هم بخواهد موجب کلیه باشد همه جا صادق نیست و در برخی موارد به کذب می‌انجامد. لذا در مثل موجب کلیه، عکس مستوی آن موجب جزئیه است، اگر قضیه اصل چنین باشد: «کل انسان حیوان» عکس مستوی آن چنین خواهد بود: «بعض حیوان انسان». در همین مثال، اگر عکس مستوی کلیت داشته باشد، یعنی گفته شود «کل حیوان انسان» روشن است که کاذب خواهد بود، بنابراین در علم منطق عکس مستوی موجب کلیه، موجب جزئیه و عکس مستوی موجب جزئیه، موجب جزئیه بوده و عکس مستوی سالبه کلیه، سالبه کلیه خواهد بود و سالبه جزئیه عکس مستوی ندارد، زیرا سالبه جزئیه یک عکس مستوی صادق در همه موارد ندارد و از آن جا که قواعد منطقی باید کلیت داشته باشد، نمی‌توان برای سالبه جزئیه یک عکس مستوی معرفی کرد که فقط در بعضی موارد صادق باشد.

عکس نقیض به معنای تبدیل و جابه‌جایی نقیض‌های دو طرف قضیه است به شرط بقای کیف و صدق، که این را در کتاب‌های منطقی به عکس نقیض موافق

تعبیر کرده‌اند (رازی، ۱۴۲۶ق، ۳۶۴). همان‌طور که در عکس مستوی بقای کم، شرط نیست در عکس نقیض هم بقای کم، شرط نیست؛ زیرا اگر در همه موارد کم باقی باشد منجر به کذب خواهد شد. قاعده کلی در ساختن عکس نقیض این است که عکس نقیضِ موجه‌ها از نظر کم مانند سالبه‌های عکس مستوی است، یعنی در عکس مستوی سالبه جزئیه عکس مستوی نداشت در عکس نقیض موجهه جزئیه عکس نقیض ندارد. در آنجا سالبه کلیه عکس مستوی اش سالبه کلیه است در اینجا موجهه کلیه عکس نقیضش موجهه کلیه است، مانند «هر انسانی ناطق است» عکس نقیض آن عبارت است «هر غیر ناطقی غیر انسان است». طبق قاعده گفته شده عکس نقیض سالبه کلیه، سالبه جزئیه خواهد بود. مانند «هیچ انسانی سنگ نیست» عکس نقیضش عبارت است از «بعضی از غیرسنگ‌ها غیرانسان نیستند» خواهد شد. همچنین عکس نقیض سالبه جزئیه، سالبه جزئیه خواهد بود؛ مانند «بعضی پرنده‌ها سفید نیستند»، عکس نقیضش «بعضی از غیرسفیدها غیر پرنده نیستند» خواهد شد. بنابراین، از میان چهار قضیه محصوره، موجهه جزئیه عکس نقیض ندارد، اما آن سه قضیه دیگر یعنی موجهه کلیه، عکس نقیضش موجهه کلیه است و سالبه کلیه و جزئیه هر دو عکس نقیضش به صورت سالبه جزئیه می‌باشد.

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۵۱

روش دیگری برای عکس نقیض از سوی متأخرین مطرح شده است و آن اینکه در روش متأخرین که آن را «عکس نقیض مخالف» نامیده‌اند، نقیض جزء دوم قضیه اصل، به جای جزء اول قضیه عکس و عین جزء اول به جای جزء دوم قضیه عکس قرار می‌گیرد، البته با بقای صدق و اختلاف در کیف. مثلاً برای عکس نقیض: «هر انسانی حیوان است» باید گفت: «هیچ غیرحیوانی انسان نیست» (یزدی، ۱۴۰۵ق، ۸۲). برهان اثبات عکس نقیض در هر یک از مواردش از طریق استقضا همانند عکس مستوی در بعضی از کتاب‌های منطقی ذکر شده است (مظفر، ۱۴۲۴ق، ۱۸۱).

این نوع از دلالت‌های التزامیه عقلیه غیر بین یعنی عکس مستوی و عکس نقیض، در بعضی از مباحث اصولی و نیز در پاره‌ای از مباحث فقهی مورد استفاده اصولیان و فقها قرار گرفته که نمونه‌هایی از آن‌ها در این جا ذکر می‌شود:

۳. استناد به عکس مستوی و عکس نقیض در فقه و اصول

الف) مرحوم محمدحسین حائری معروف به صاحب فصول در بحث وضع الفاظ عبادات برای صحیح، به استدلالی اشاره می‌کند که از قاعده عکس مستوی استفاده کرده است:

خلاصه استدلال چنین است: «جمیع عبادات مطلوب شارع است». «امور فاسده مطلوب شارع نیستند». نتیجه این صغری و کبری از میان اشکال اربعه، قیاس شکل دوم می‌باشد، چنین است: «هیچ‌یک از عبادات امور فاسده نیستند». آن‌گاه عکس مستوی این نتیجه عبارت است از: «هیچ امری از امور فاسده عبادت نیست»: چراکه عکس مستوی سالبه کلیه به صورت سالبه کلیه می‌باشد و مستدل طبق این استدلال قائل شده که هیچ عمل فاسدی نمی‌تواند عبادت باشد و نام عبادت را برای عمل فاسد به کار برد (حائری، ۱۴۰۴، ق، ۴۶).

ب) مرحوم میرزا حبیب‌الله رشتی نیز در بحث وضع الفاظ عبادات، قاعده عکس نقیض را مطرح کرده است. با این توضیح که برای نماز فضائل و آثاری از قبیل اجتناب از فحشا و منکر، موجب تقرب شدن و غیر آن در ادله روایی ذکر شده است. نماز فاسد هیچ‌یک از این آثار را ندارد. با استفاده از عکس نقیض موافق می‌توان نتیجه گرفت نماز فاسد نماز نیست و نماز برای صحیح آن وضع شده است. در این استدلال قضیه اصل عبارت است از: «طبیعت صلات فلان آثار را دارد» و عکس نقیض موافق این قضیه چنین خواهد بود: «آن‌چه آن آثار را ندارد صلات نخواهد بود» (رشتی، بی تا، ۱/۱۴۶).

ج) بعضی از اصولیین در بحث دوران بین تخصیص و تخصّص با استفاده از قاعده عکس نقیض، تخصّص را مقدم بر تخصیص دانسته‌اند. توضیح اینکه: در دلیل عام چنین آمده: «کل عالم یجب اکرامه» و در دلیل خاص آمده: «لایجب اکرام زید» نسبت به زید شک می‌شود که آیا زید عالم است و اکرامش واجب نیست تا اخراجش از تحت حکم عام تخصیص باشد؟ و یا اصلاً عالم نیست و در نتیجه از تحت دلیل عام به طور تخصّص خارج است؟ در این مسئله گفته شده عکس نقیض دلیل عام چنین است: «کل من لایجب اکرامه فلیس بعالم» آن‌گاه

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۵۲

این عکس را کبرای یک شکل اول قراردادده به این صورت: «زید لایجب اکرامه» و «کل من لایجب اکرامه فلیس بعالم» نتیجه چنین خواهد بود: «زید لیس بعالم» بنابراین خروج زید از تحت حکم عام خروج تخصصی می‌باشد (حلی، بی تا، ۱۲۹/۵).
 (د) علاوه بر اصولیین که در مسائل علم اصول به «عکس‌ها» استناد کرده بودند، فقها نیز در پاره‌ای از مسائل فقهی از «عکس‌ها» استفاده کرده‌اند. به عنوان نمونه، برخی از محققان معاصر برای اثبات کفر مخالفانی که معاند اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند، از طریق عکس نقیض یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره وارد شده‌اند. در این زیارت آمده است: «ومن وحده قبل عنکم» عکس نقیض موافق این فقره چنین است: «إِنَّ من لم یقبل منهم فهو غیر موحدلله سبحانه» یعنی وقتی توحید کسی از ناحیه اهل بیت علیهم‌السلام نباشد و به خاطر ایشان مورد پذیرش قرار نگیرد چنین شخصی در حقیقت موحد نیست و به کفرش حکم می‌شود. البته کفر در مقابل ایمان، نه در مقابل اسلام (غروی، ۱۴۲۸ق، ۱۰۸/۳).

(ه) بعضی دیگر از فقها برای اثبات طهارت غساله استدلالی را مطرح کرده‌اند که در آن از عکس نقیض استفاده شده است. با این توضیح که در دلیل ثابت شده که «هر نجسی ملاقیش نیز نجس می‌شود» عکس نقیض موافق این قضیه چنین می‌باشد: «هرگاه ملاقی چیزی نجس نباشد، آن چیز نجس نمی‌باشد». حال نتیجه این استدلال طهارت غساله خواهد بود؛ چون شی‌ای که غساله از آن، خارج شده آن شیء پاک است و در عین حال با غساله ملاقات کرده است. طبق مفاد عکس نقیض گفته‌شده غساله، چیزی است که ملاقی آن نجس نیست پس خود غساله هم نجس نخواهد بود (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱، ۸۹/۱).

هدف از ذکر این نمونه‌ها نشان دادن استناد به عکس مستوی و عکس نقیض در پاره‌ای از مسائل علم اصول و علم فقه می‌باشد. صحت و سقم هر یک از این استدلال‌ها در نمونه‌های ذکر شده، فی حدّ نفسه مدّ نظر این تحقیق نمی‌باشد. با وجود بهره‌بردن اصولیان و فقها از عکس‌ها، بحث از اعتبار و حجیت آن‌ها به‌طور مستقل در کلمات ایشان کمتر صورت گرفته است. از این رو، شایسته است با بازپژوهی کلمات اصولیان، رفع چالش‌های حجیت و همچنین راه‌های اثبات حجیت

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

و اعتبار عکس‌ها مورد تحقیق واقع شود.

۴. چالش‌های حجیت لوازم غیرین

به نظر می‌رسد چند چالش عمده نسبت به اعتبار و حجیت لوازم غیرین گزاره‌های شرعی وجود دارد.

۴-۱ چالش اول

هرگاه با یک کلام و یک گزاره شرعی حال چه در قرآن کریم باشد و چه در روایات مواجه شویم، اگر آن کلام مشتمل بر حکم شرعی باشد، با توجه به این که حکم شرعی اعتباری از اعتبارات شارع است ما نمی‌توانیم به لوازم این اعتبار شرعی که از راه یک حرکت و سیر منطقی در فکر انسان به دست آمده اخذ کنیم. استدلال‌های منطقی چه از نوع مباشر آن، که در عکس مستوی و عکس نقیض اتفاق می‌افتد و چه از نوع غیرمباشر آن، که در قالب صغری، کبری و نتیجه صورت می‌گیرد؛ مربوط به گزاره‌های حقیقی و واقعی یعنی قضیه‌هایی که حاکی و مطابق با واقع و تکوین باشند، می‌شود؛ اما در اعتباریات این حرکت، سیر منطقی ندارد. کلام بعضی از محققان معاصر در این زمینه چنین است: «در اعتباریات همواره روابط موضوعات و محمولات وضعی، قراردادی، فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری‌ای با یک مفهوم حقیقی یا یک مفهوم اعتباری دیگر، رابطه واقعی و نفس‌الامری ندارد و زمینه تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست» (مطهری، ۱۳۸۹، ۱۷۲/۲).

نتیجه این سخن این است که در استدلال مباشر، ما فقط از یک قضیه غیراعتباری صادق می‌توانیم صدق عکس مستوی یا عکس نقیض آن را استنتاج نماییم و در استدلال غیرمباشر فقط از صدق یک صغری و کبرای واقعی غیراعتباری می‌توان صدق یک قضیه واقعی سومی را به نام نتیجه استنتاج نماییم؛ اما هرگاه با قضایای اعتباری مواجه بودیم نمی‌توان از این قضیه‌های اعتباری، لوازم آن‌ها را استنتاج نمود. این اشکال از سوی برخی محققان مورد واکاوی و پاسخ قرار گرفته که با اندک توضیحاتی می‌توان این‌طور بیان داشت که: مباحث مربوط به استدلال مباشر و

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۵۴

غیرمباشر که در علم منطق مطرح است، مربوط به هیئت و صورت استدلال است. اگر منطق را منطق صوری گفته‌اند در حقیقت به همین خاطر است که توجه آن به صورت استدلال است. هرگاه یک قضیه از نظر صورت موجب کلیه باشد لازمه صدق آن صدق عکس مستوی و عکس نقیض آن می‌باشد. اگر نماد موجب کلیه «کل ب ح» باشد، منطق می‌گوید: هرگاه «کل ب ح» صادق باشد، پس عکس مستوی آن یعنی «بعض ح ب» نیز صادق خواهد بود و همچنین اگر آن موجب کلیه صادق باشد، پس عکس نقیض آن نیز صادق است یعنی «کل غیر ح غیر ب» می‌شود.

علم منطق بیان می‌دارد: بین یک قضیه با عکس مستوی آن رابطه هست و همچنین بین صغری و کبری و نتیجه آن دو نیز رابطه است. هم عکس و هم نتیجه در هر دو استدلال مباشر و غیرمباشر لازمه صدق مقدمات است و دیگر توجهی به نفس مقدمات و ماده‌ای که آن هیئت و صورت را پر کرده است از این جهت که صادق هست یا صادق نیست نمی‌باشد. تمام توجه منطق به تلازم میان مقدمه و نتیجه به لحاظ صورت است و صدق مواد قضایا در این صورتها مفروض می‌باشد. از این نظر کار منطق صوری همانند ریاضیات است. به عنوان مثال در استدلال غیرمباشر اگر قضیه «زید انسان است» و «انسان فانی است» به صورت فرض صادق باشند و پذیرفته شوند، پس قضیه «زید فانی است» هم صادق است و پذیرفته می‌شود. این قضیه سوم ثمره منطقی آن دو مقدمه است و لازمه منطقی آنهاست، هرچند آن مقدمات در ذات خود نادرست باشند. به عبارت دیگر، اگر به طور فرض در دنیای واقعی بین زید و فنا رابطه‌ای نباشد، اما آن دو قضیه پذیرفته شود، لازمه آن، پذیرش قضیه سوم خواهد بود. کار منطق صوری کشف همین تلازمهاست. آنچه در سیر منطقی و استنتاج منطقی در نظر گرفته می‌شود، تلازم میان مضمون مقدمات است و صرف اعتباری بودن گزاره و قضیه‌ای نمی‌تواند دلیل بر کنارگذاشتن آن از استدلال منطقی باشد. تلازم در میان مضمون قضایا و گزاره‌های اعتباری نیز یافت می‌شود. وقتی با گزاره‌ای که مفادش اعتباری از اعتبارات شارع است، مواجه شویم و لازمه آن به لحاظ منطقی مضمونی دیگر باشد آن مضمون دوم هم معتبر است و اعتباری است.

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

مقدمه را می‌توان به آن هم سرایت داد (لاریجانی، ۱۳۹۴، ۵/۱۸۷). یعنی همان‌طور که در گزاره‌های خبری غیراعتباری، حرکت و سیر منطقی میان تصدیقات انجام می‌شود به‌طوری که در استدلال مباشر از یک تصدیق، تصدیق دیگری استنتاج می‌شود و در استدلال غیرمباشر از دو تصدیق، تصدیق سوم نتیجه گرفته می‌شود، همین حرکت و نتیجه‌گیری نیز در باب الزامات و اعتبارات شارع هم جاری می‌گردد. مثلاً: اگر در یک گزاره و قضیه، شارع وجوب اکرام و احترام همهٔ علما را واجب کرده باشد. به این بیان که «هر دانشمندی را احترام کن» آن‌گاه این قضیه به همراه قضیه «زید دانشمند است» در نظر گرفته شود، قضیه سوم «زید را احترام کن» که از جنس الزام و اعتبار است، نتیجه می‌گیریم؛ بنابراین حرکت منطقی همان‌طور که بین قضایای غیراعتباری وجود دارد بین قضایای اعتباری نیز جاری خواهد بود، حتی اگر اعتبار توسط غیر شارع یعنی توسط انسان‌ها صورت پذیرد. اگر اعتبار او لازمه‌ای داشته باشد می‌توان آن را بر عهده اعتبارکننده گذارد، هرچند او به آن لازم التفات و توجهی نداشته باشد، در چنین صورتی به او گفته می‌شود شما اگر به مضمون کلام و لوازم آن توجه داشته باشید حتماً باید نسبت به لوازم آن نیز همان اعتبار را داشته باشید. هم‌چنان که در قضایای غیراعتباری از قبیل «زید انسان است» و «هر انسانی فانی است» نیز چنین است. اگر این دو از سوی گوینده و مخبری ادا شود این دو خبر و دو تصدیق ضرورتاً و منطقاً نتیجه «زید فانی است» را می‌دهد. در اخذ این نتیجه توجهی نمی‌شود که در عالم خارج گوینده، خودش به تصدیق سوم رسیده و این نتیجه را گرفته یا خیر؟

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۵۶

۴-۲ چالش دوم

دومین چالش در رابطه با اخذ به لوازم غیربیین یک گزارهٔ مشتمل بر اعتبار شارع، این است که چنین چیزی منجر به غیراختیاری بودن اعتبار می‌گردد. به این معنا که اعتبار، یک فعل اختیاری است و نمی‌توان از یک اعتبار، اعتبار دیگری که لازم آن است را به صورت عقلی و منطقی استنتاج نمود؛ زیرا این معنایش این است که کسی که یک اعتبار دارد به صورت جبری باید اعتبار دیگری هم داشته باشد حال آن که اعتبار یک فعل اختیاری است؛ از همین رو برخی از اصولیان معاصر برای رد تلازم عقلی

میان وجوب مقدمه و وجوب ذی‌المقدمه به قهری و غیر اختیاری بودن اعتبار وجوب مقدمه اشاره کرده‌اند و چنین قائل شده که معنای تلازم عقلی میان این دو وجوب آن است که معتبر باید به صورت اجباری و بدون اختیار وجوب مقدمه را نیز اعتبار کند. در حالی که اعتبار نمی‌تواند به‌طور جبری صورت پذیرد؛ زیرا اعتبار، یک فعل اختیاری است که از سوی جاعل و اعتبار کننده صورت می‌گیرد (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ۴۰). در پاسخ به این اشکال باید گفت: فائلین به تلازم عقلی بین دو وجوب ذی‌المقدمه و مقدمه مقصودشان این است که اگر معتبر از جعل ذی‌المقدمه غرضی دارد، برای حصول آن غرض، باید وجوب مقدمه را نیز اعتبار کند؛ زیرا در غیر این صورت به نقض غرض گرفتار می‌آید و چنین کاری از حکیم محال است.

قائلین به ملازمه واقعی میان وجوب مقدمه و ذی‌المقدمه معتقدند که همان غرضی که داعی مولا بر اعتبار وجوب ذی‌المقدمه تعلق گرفته، داعی بر اعتبار وجوب مقدمه نیز خواهد بود و اگر اینطور گفته شود که این اعتبار ضرورتاً با آن اعتبار ملازم است، به معنای قهری بودن اعتبار دوم و غیر اختیاری بودن آن نیست؛ بلکه مقصود این است که مصلحت یا غرضی که داعی مولا بر این اعتبار شده، داعی مولا بر جعل و اعتبار دیگر نیز می‌شود. از این باب است که می‌گوییم دو اعتبار تلازم دارند، نه این که در اعتبار قهر و جبری در کار باشد.

این تلازم از باب کشف معلول از علت است. ما یقین داریم که تلازم هست؛ چون یقین داریم که علل آن هست. به این معنا که چون علل اعتبار مولا هست، یقین داریم که این دو اعتبار هم متلازماً وجود دارند. اگر صرف ناشی بودن اعتبار از علل خودش، موجب قهری بودن اعتبار شود، اعتبار نخست هم قهری خواهد بود. بعد از رفع چالش‌های اعتبار، در اینجا طرق حجیت لوازم غیر بین را مطرح و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵. راه‌های اثبات حجیت مدلول‌های التزامی غیر بین

با بررسی کلمات اصولیان طرقی برای اثبات حجیت لوازم غیر بین کلام به نظر می‌رسد که قابل تأمل است.

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۵-۱ از راه حجیت ظهور

اگر مدلول التزامی یک کلام به لحاظ فهم عرف و اهل محاوره ظهور آن کلام محسوب شود، در این صورت روشن است که از باب حجیت ظهور قابل اخذ خواهد بود. دلیل حجیت ظهور سیره عقلا که به تأیید و امضای شارع رسیده است می باشد (هاشمی، ۱۴۱۷ق، ۴/۲۵۰؛ خویی، ۱۴۳۰ق، ۳/۱۵۸). اگر مدلول التزامی کلام لزومش از سنخ لزوم بین و آشکار باشد به طوری که عرف از مدلول مطابقی کلام به مدلول التزامی منتقل شود، در این صورت از باب ظهور حجّت خواهد بود، مانند مفاهیم اعمّ از مفهوم موافق و مفهوم مخالف. عرف وقتی به معنای مطابقی این کلام: «لا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» (اسراء/۲۳) یعنی حرمت اف گفتن به پدر و مادر منتقل می شود، به لازم آن که حرمت ضرب و شتم پدر و مادر به طریق اولی باشد، نیز منتقل می شود. چون وقتی اف گفتن بی احترامی باشد و نسبت به ایشان حرمت داشته باشد، بی احترامی ضرب و شتم آنها روشن تر و حرمتش نیز به طریق اولی ثابت است یا وقتی عرف با این جمله شرطیه مواجه می شود که «إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قَدْرَ كَرِّ فَلَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ» بلافاصله به معنای لازم این کلام هم منتقل می شود که اگر آب به اندازه کر نرسد با ملاقات نجس متنجس خواهد شد. در مفهوم موافق و مفهوم مخالف، لزوم از سنخ بین به معنای اخص است و از باب ظهور حجّت می باشد، اما این راه نسبت به عکس مستوی و عکس نقیض که از سنخ لوازم غیر بین کلام می باشند بسته است، چون وقتی اهل محاوره با این کلام مواجه می شوند که «كُلُّ إِنْسَانٍ حَيْوَانٌ» این چنین نیست که از این کلام به عکس مستوی آن یعنی «بَعْضُ الْحَيْوَانِ إِنْسَانٌ» یا عکس نقیض آن یعنی «كُلُّ غَيْرِ حَيْوَانٍ غَيْرُ إِنْسَانٍ» منتقل شود؛ به طوری که عکس مستوی و عکس نقیض یک کلام زیر مجموعه ظهور آن کلام محسوب شود، خیر عرف برای کلام ظهوری در عکس مستوی و عکس نقیضش قائل نیست. پس لوازم غیر بین از قبیل عکس نقیض و عکس مستوی حجیتشان از باب ظهور قابل اثبات نیست.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۵۸

۵-۲ اثبات حجیت از راه صدق خبر و حکایت

از اصولیان آخوند خراسانی قائل است همان طور که خبر حاکی از مدلول

مطابقی خود هست، حاکی از مدلولات التزامی و لوازم عقلیه‌اش نیز می‌باشد. پس در حقیقت افرادی از خبر وجود دارد: یکی خبر از مؤدی، دیگری خبر از لوازمش و هر کدام از این خبرها در تحت دلیل حجیت خبر داخل بوده و مشمول آن می‌باشد. از نظر ایشان إخبار از ملزوم إخبار از لازم محسوب می‌شود (خراسانی، ۱۴۱۲ق، ۴۷۳).

این دیدگاه مورد مناقشه محقق اصفهانی واقع شده است؛ چراکه خبر و حکایت از امور قصدیّه است و متقوم به شعور و التفات و قصد و عمد است؛ بنابراین مثل مدلول التزامی بین به معنای اخص کلام، چون نوعاً مورد التفات است. در اینجا نسبت به حاکی و مخبر می‌توان حکم کرد که او از این نوع مدلول التزامی حکایت کرده است. اما این را نسبت به مطلق لوازم عقلیه نمی‌توان تسری داد چون مانند این لوازم نوعاً مورد التفات مخبر نیست؛ لذا نمی‌توان گفت مخبر از این لوازم حکایت کرده است. به تعبیری خود لوازم خبر داده نشده‌اند، بلکه آن‌چه خبر داده شده مدلول مطابقی است و این‌ها لوازم آن‌چه خبر داده شده، می‌باشند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۱۹۱/۵).

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۵۹

محقق خوبی نیز همین اشکال را بر مرحوم آخوند وارد کرده و بیان می‌دارد: دلالت ادله حجیت خبر بر حجیت خبر حتی نسبت به لوازم عقلیه‌اش غیر مسلم است؛ زیرا ادله، دلالت بر حجیت خبر می‌کند و خبر و حکایت، از عناوین قصدیّه است؛ لذا إخبار از شیء إخبار از لازم محسوب نمی‌شود مگر این که آن لازم، لازم بین به معنای اخص باشد یا اینکه لازم بین به معنای اعم باشد و مخبر هم ملتفت به ملازمه باشد؛ در اینجاست که إخبار از شیء إخبار از لازم می‌باشد بر خلاف جایی که لازم، لازم به معنای اعم باشد و مخبر ملتفت به ملازمه نباشد یا منکر ملازمه باشد و یا اینکه لازم، لازم غیر بین باشد که در این صورت إخبار از شیء إخبار از لازم نخواهد بود و خبر نسبت به چنین لازمی حجّت نخواهد داشت. زیرا نسبت به لازم، خبر صدق نمی‌کند. حکایت از امور قصدیّه است؛ بنابراین مورد حکایت مختص جایی است که حاکی ملتفت به لوازم باشد. مثل موارد لزوم بین به معنای اخص لذا هر کجا چنین التفاتی نباشد حکایت در آن جا صادق نیست (واعظ حسینی، ۱۴۱۷ق، ۱۵۳/۳).

محقق عراقی از کسانی است که این اشکال را بر مرحوم آخوند وارد نمی‌داند. از نظر وی در اخبار قصد تفصیلی که متوقف بر التفات به لوازم عقلیه بوده معتبر نیست؛ بلکه قصد اجمالی ارتکازی کافی است. در حکایت همین قدر کافی است که مخبر و متکلم التفاتی به لوازم مؤدی - و لو به نحو اجمال - داشته باشد. یعنی ملتفت باشد که مفاد کلامش لوازمی دارد. اما دیگر التفات تفصیلی به این لوازم لازم نیست. بنابراین وقتی حکایت با التفات اجمالی نیز کافی باشد دیگر دلیل حجیت آماره شامل جمیع آنچه که حکایت از او صورت می‌گیرد. یعنی هم مؤدی و هم لوازم عقلیه مؤدی خواهد شد (بروجردی، ۱۴۲۲ق، ۱۸۴/۴).

برخی از اصولیان نیز با محقق عراقی موافقت کرده و قائل شدند که هر کسی از شی‌ای خبر می‌دهد و از او حکایت می‌کند، از لوازمش هم به صورت اجمال حکایت می‌کند؛ هر چند به خصوصیات آن لوازم توجهی نداشته باشد. همین تحقق قصد ارتکازی از سوی مخبر جهت صدق خبر نسبت به آن لوازم کافی می‌باشد (حکیم، ۱۴۱۶ق، ۲۲۹/۶).

اما به نظر می‌رسد کلام محقق عراقی صحیح نیست و اشکال بر آخوند وارد است. چون معیار در اندراج تحت دلیل حجیت خبر ثقه، صدق حکایت و اخبار از لازم می‌باشد و مجرد علم اجمالی و حصول ارتکاز به این که مدلول مطابقی خبر لوازمی دارد جهت صدق حکایت و صدق اخبار از آن لوازم کافی نمی‌باشد. اگر کسی به صورت یک قضیه موجبه کلیه خبر از حیوان بودن انسان بدهد و بگوید: «کل انسان حیوان» آیا در این جا مخبر دو خبر داده است؟ یک خبر نسبت به مفاد مطابقی آن به صورت تفصیلی و یک خبر از لازم عقلی آن یعنی عکس مستوی آن به صورت اجمالی یعنی «بعض الحیوان انسان»؟ و آیا با وجود تعدد لوازم عقلیه، خبرهای مخبر هم متعدّد می‌شود، به طوری که در همین مثال گفته شده نسبت به عکس نقیض موافقش و عکس نقیض مخالفش هر کدام یک خبر دیگری از سوی مخبر صورت گرفته باشد؟ خیر، هر کدام از این عکس‌ها لوازم خبر مخبر هستند. نه اینکه هر کدام خبر مخبر محسوب شوند. در صورت تنزل، حداقل در صدق خبر نسبت به لوازم غیر بین شک وجود داشته و در این صورت تمسک به ادله حجیت

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۶۰

خبر، برای آن از قبیل تمسک به دلیل در شبههٔ مصداقیهٔ آن دلیل، خواهد بود. بنابراین از راه صدق خبر و حکایت نمی‌توان عکس مستوی و عکس نقیض را مضمول دلیل حجیت خبر ثقه دانست. آنچه گفته شد با قطع نظر از این اشکال بود که دلیل، اخص از مدعاست؛ چراکه مطلوب، حجیت عکس مستوی و عکس نقیض گزاره‌های شرعی است. اعم از اینکه خبر ثقه باشد یا خیر مانند اینکه آیه‌ای از قرآن کریم باشد.

۵-۳ اثبات حجیت لوازم غیر بین با تمسک به میثاق عقلایی

برخی از اصولیان معاصر با ذکر مقدمات و توضیحاتی حجیت لوازم غیر بین کلام را با استناد به میثاق عقلایی اثبات می‌کند. خلاصه کلام ایشان چنین است برای دلالت لفظ سه مرحله وجود دارد: مرحلهٔ اول دلالت تصویری انسیه است، یعنی همان معنای مأنوسی که هنگام ذکر لفظ به ذهن انسان متبادر می‌شود. گاهی معنای لفظ با یک معنای دیگری انس و تقارن دارد، به طوری که اگر با ذکر لفظ، معنای آن به ذهن مستمع متبادر می‌شود، معنای مقارن با معنای لفظ، نیز متبادر خواهد شد. مرحلهٔ دوم، دلالت تصدیقیهٔ اولیه می‌باشد، معنای آن این است که متکلم وقتی لفظی را نسبت به مخاطبی به کار می‌برد، تفهیم مخاطب را قصد کرده و به ایجاد معنا در ذهن او نظر داشته است. مرحلهٔ سوم دلالت تصدیقیهٔ ثانویه است، که این مرحلهٔ حجیت است. یعنی کلام متکلم می‌تواند به نفع او یا علیه او حجیت داشته باشد. در دلالت تصدیقیهٔ ثانویه به جدی بودن متکلم در کلامش و اینکه به مفاد کلامش ملتزم بوده و شوخی نکرده است، حکم می‌شود.

بعد از روشن شدن این سه مرحله از دلالت، نسبت به دلالت التزامیه باید گفت که این دلالت در مرحلهٔ دلالت تصویری محقق می‌شود؛ زیرا وقتی کلام دلالت بر مدلول مطابقی اش داشته باشد بر مدلول التزامی بین به معنای اخص نیز دلالت خواهد داشت و این دلالت، دلالت تصویری است؛ زیرا وقتی از الفاظ کلام به معنای مطابقی آن منتقل می‌شویم - چون این معنای مطابقی به معنای لازمش مرتبط است - موجب تصوّر معنای التزامی آن می‌شود. در حقیقت شنیدن لفظ موجب تصوّر معنا خواهد شد، تصوّر معنا در ذهن منتهی به تصوّر معنای دیگری که لازمهٔ اوست می‌شود. به

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۶۱

تعبیر دیگر دلالت تصویری و انسیه، نسبت به مدلول مطابقی و مدلول التزامی به نحو مساوی تحقق پیدا می‌کند. ارتباط بین لفظ و مدلول مطابقی از طرفی و بین مدلول مطابقی و مدلول التزامی از طرف دیگر منشأ دلالت تصویری انسیه نسبت به هر دو مدلول می‌گردد. با این تفاوت که دلالت لفظ بر مدلول مطابقی بدون واسطه و بر مدلول التزامی با واسطه می‌باشد. دلالت تصویری موضوع حجیت نیست و تا وقتی که به مرحله بعدی یعنی دلالت تفهیمی نرسد ظهور کلام را نخواهیم داشت. دلالت تفهیمی به این معنا که متکلم قاصد تفهیم معنای کلام است به کمک یک اصل عقلایی اثبات می‌گردد. اساس و منشأ اصل عقلایی این است که هر گاه متکلم عاقلی که نه غافل است و نه ساهی، کلامی را تکلم می‌کند، حکمت مقتضی این می‌باشد که علت غایی تکلم او، این است که کلامش سبب تفهیم معنا است. این مرحله اختصاص به مدلول مطابقی داشته و شامل لوازم آن نمی‌شود؛ زیرا هیچ اصل عقلایی وجود ندارد که بیانگر این باشد که متکلم حکیم قصد تفهیم همه معانی ولو معنایی که لازمه معنای مطابقی کلام باشد را دارد. در بسیاری از اوقات وقتی کلام متکلم حکیم شنیده می‌شود، چه بسا مستمعین از معنای مطابقی ذهن‌شان به سوی معانی لازم آن معنای مطابقی برود. یعنی اخطار معنای مطابقی به ذهن آن‌ها موجب اخطار لوازم آن معانی نیز بشود به گونه‌ای که تا مستمع کلام را از متکلم شنید علاوه بر معنای مطابقی آن کلام لوازم معنای مطابقی هم به ذهن آن‌ها خطور کند و حال آن‌که متکلم، قاصد تفهیم آن معانی و لوازم خطور کرده در ذهن مستمع نیست. به عبارت دیگر اینکه گفته شد اصل عقلایی حاکم به این است که متکلم اراده تفهیم معنا را دارد، اساس و منشأ این اصل عقلایی این است که فعل صادره از عاقل لغو نیست و چون تکلم به کلام، فعلی از افعال عاقل است پس باید اراده تفهیم معنای کلام را داشته باشد. این منشأ و اساس گفته شده بیش از اراده تفهیم معنای مطابقی را اقتضا ندارد. وقتی متکلم عاقل اراده تفهیم معنای مطابقی را داشته باشد نه معانی التزامیه را همین تفهیم، مطابق حکمت است و دیگر هیچ لغویتی در کار نخواهد بود. اما در دلالت تصدیقی ثانویه، مجال و محل این دلالت شامل ظهور کلام و لوازم آن ظهور، هر دو می‌باشد. آن هم چه لوازم بین و چه لوازم غیر بین کلام. دلالت

تصدیقیّه ثانویه شامل همه مدلول‌های التزامیه کلام می‌شود، نه به خاطر اینکه بین مدلول مطابقی و همه آن مدلول‌های التزامی تقارن ذهنی وجود دارد تا بعد اشکال شود که این تقارن ذهنی بین مدلول مطابقی و لوازم غیربیین وجود ندارد، بلکه جهش این است که بر حسب قانون میثاق اجتماعی و عقلایی هر شخصی را می‌توان به ظاهر کلامش و به لوازم آن معنای ظاهر اخذ نمود. این مرحله دلالت تصدیقیّه ثانویه مترتب بر همان دلالت تصدیقیّه اولیه و به تعبیر دیگر مترتب بر دلالت تفهیمیه است، یعنی کلامی که دلالت تفهیمیه داشته باشد آن کلام هم در معنای مطابقیش حجّت است و هم در معانی التزامیه‌اش هرچند که معانی التزامیه مقصود به تفهیم نباشد و جزو لوازم غیربیین باشد. اگر لوازم عقلیه امارات در علم اصول حجّت دانسته شده در پرتو این است که آن‌ها لوازم کلامند، هرچند مقصود به تفهیم نباشند. اخذ به این لوازم، بر یک میثاق عقلایی که گفته شد استوار بوده و مضمونش این است که هر کلامی که معانی مطابقی‌اش مورد تفهیم است آن کلام در تمام لوازمش حجّت دارد و لو مقصود نباشد. بنابراین حجّت لوازم، حجّت مستقلی در عرض حجّت مدلول مطابقی نیست. حجّت لوازم، در ظلّ حجّت مدلول مطابقی است آن هم از باب تعهد و میثاق عقلایی. بنابراین طبق همین میثاق عقلایی وقتی شخصی اقرار کند او را به لوازم اقرارش اخذ می‌کنند هر چند که اقرار کننده قصد تفهیم آن لازم را نداشته است (هاشمی، ۱۴۴۱ق، ۱/۱۷۳).

مطالبی که در جهت اعتبار لوازم کلام از سوی این محقق معاصر ارائه شده در عین حال که مشتمل بر نکات ارزنده‌ای است اما نمی‌تواند حجّت عکس مستوی و عکس نقیض کلام را ثابت نماید؛ زیرا تمسک به میثاق عقلایی، ظاهراً چیزی جز تمسک به سیره عقلا نیست و با توجه به اینکه سیره در زمره ادله لویه محسوب می‌شود. در دلیل لئی هرکجا که شک شود باید به قدر متیقن اخذ نمود. در باب اقرار که به لوازم آن اخذ می‌شود این از نظر تعهد و میثاق عقلایی ثابت است اما اینکه چنین تعهد و میثاقی از طرف عقلا نسبت به تمامی لوازم غیربیین جاری باشد، ثابت نیست. چه بسا بعضی از لوازم غیربیین کلام در بنای عقلا قابل اخذ نباشد، لذا باید در تشخیص حدود آن به بنای عقلا مراجعه کرد. چه بسا از نظر عقلا بتوان بین معنای

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بیین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض
۶۳

مطابقی و بعضی از لوازم غیر بین تفکیکی قائل شد. شاید عکس مستوی و عکس نقیض از جمله این موارد باشد و همین مطلب اثبات حجیت عکس مستوی و عکس نقیض را از این طریق با مشکل مواجه می‌سازد.

۵-۴ نظر مختار

به نظر می‌رسد در حجیت عکس مستوی و عکس نقیض و همچنین آن‌چه مانند این دو از لوازم عقلیه غیر بین صورت و هیئت قضیه‌ها می‌باشند، باید قائل به تفصیل شد. قبل از بیان تفصیل، این مقدمه ذکر می‌شود که در دلالت‌های التزامی آن هم هر سه نوع آن یعنی بین به معنای اخص و بین به معنای اعم و غیر بین، نحوه ثبوت ملزوم غیر از ملازمه بین ملزوم و لازم است و داستان ملازمه غیر از ملزوم است. زیرا ثبوت ملازمه، همیشه قطعی است، اما ملزوم آن می‌تواند به دلیل قطعی ثابت شده باشد و می‌تواند به دلیل ظنی معتبر. توضیح اینکه به طور کلی یک قضیه و گزاره شرعی معتبر، از نظر سند و دلالت می‌تواند چهار صورت داشته باشد. این که از هر دو نظر قطعی باشد مثل این که آیه‌ای از آیات قرآن باشد که نص در مفادش و مدلول مطابقیش باشد یا حدیث متواتری که نص در مدلول مطابقی‌اش باشد و دیگر این که از هر دو نظر ظنی باشد آن هم از ظنون معتبره مثل این که یک حدیث و خبر واحد ثقه با ظهور در مفادش باشد. دو صورت دیگر این است که از یکی از دو نظر قطعی و از نظر دیگر ظنی باشد. وقتی آیه‌ای ظهور در مدلول مطابقی‌اش داشته باشد در این جا سند قطعی و دلالت ظنی است و اگر حدیث و خبر ثقه‌ای باشد که نص در مدلول مطابقی‌اش باشد، این جا سند ظنی و دلالت قطعی است. هرگاه گزاره شرعی قادر باشد به یکی از چهار صورت درآید، به صورت و هیأت یکی از قضایای محصوره مثلاً به صورت موجبه کلیه بیاید، چنین گزاره‌ای چه از سنخ اخبار باشد و چه از سنخ انشا و اعتبار باشد، ملازمه‌اش با مدلول‌های التزامی غیر بین‌اش به صورت ملازمه قطعی خواهد بود. مثل: عکس مستوی‌اش و عکس نقیض‌اش؛ زیرا با توجه به اقامه برهان قطعی بر لزوم عکس مستوی و عکس نقیض نسبت به یک قضیه مفروض الصدق، قطع به ملازمه بین ملزوم و آن لازم غیر بین یعنی

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹

زمستان ۱۴۰۱

۶۴

عکس مستوی و عکس نقیض موجود و محقق شده و باعث می‌شود این ملازمه دائماً قطعیه باشد. عکس‌های یک قضیه چون از لوازم صورت آن قضیه هستند از این جهت مانند ریاضیات بوده و صدق آن‌ها برهانی و ثابت می‌باشد. دلالت یک قضیه مفروض‌الصدق بر عکس مستوی‌اش دائماً قطعیه است؛ هر چند خود قضیه اصلی نسبت به مفاد و مدلول مطابقی‌اش قطعی نباشد؛ بلکه یا از جهت سند و دلالت، یا یکی از این دو، ظنی باشد. این مطلب در مدلول‌های التزامی بین به معنای اخص و همچنین مدلول‌های التزامی بین به معنای اعم نیز جریان دارد و در این جهت تفاوتی بین مدلول‌های التزامی وجود ندارد. هر چند که به لحاظ دیگر یعنی از این جهت که این دو از لوازم محتوای خبر و ماده قضیه می‌باشند، بین آن‌ها فرق وجود دارد. جهت توضیح این مطلب از باب نمونه می‌توان به بحث مفهوم اولویت اشاره کرد. مفهوم اولویت در جایی است که از دلیل، اثبات حکم موضوع مذکور در دلیل را برای موضوع دیگری به نحو اولویت متوجه می‌شویم. در بیان علت آن معتقدیم که ثبوت حکم در این موضوع، اولی از ثبوت حکم در موضوع مذکور در دلیل می‌باشد. مثال معروف برای مفهوم موافق، دلالت دلیل حرمت اف بر پدر و مادر، بر حرمت ضرب و شتم پدر و مادر می‌باشد. در حقیقت ملازمه بین این که اگر اف به ایشان حرام باشد، ضرب و شتم ایشان نیز به طریق اولی حرام است یک ملازمه قطعیه است و در نتیجه دلالت بر مفهوم موافق، دائماً دلالت قطعیه است؛ زیرا بر اساس قطع به ملازمه بین حکم منطوق و حکم مفهوم قائم می‌باشد، به طوری که اگر بین مفاد منطوق و مفهوم ملازمه قطعیه وجود نداشته باشد آن قضیه دلالت بر مفهوم نخواهد داشت. خود ملزوم یعنی منطوق و مدلول مطابقی می‌تواند از نظر سند یا دلالت یا هر دو ظنی باشد اما دلالتش بر لازم و مفهوم موافقش، دائماً دلالت قطعیه است؛ بنابراین وقتی اصل لزوم قطعی باشد، فرقی نمی‌کند که خود منطوق و مدلول مطابقی قطعی باشد یا ظنی. نسبت به مثال حرمت اف به پدر و مادر، این حرمت به چهار صورت می‌تواند بیان شود: اول این که حرمت اف گفتن با دلیلی می‌آید که سنداً و دلالتاً قطعی است. مانند این که در آیه‌ای که نص در حرمت اف است بیان می‌شد. دوم این که با دلیلی می‌آید که سنداً قطعی است اما دلالتاً ظنی است. مثل این که در آیه‌ای مشتمل بر

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

صیغه «لا تفعل» که ظهور در حرمت دارد، آمده باشد. سوم این که که با دلیلی بیاید که سنداً ظنی است، اما دلالتاً قطعی باشد. مثل این که با خبر واحد ثقه‌ای که نص در حرمت اف می‌بود وارد می‌شد و چهارم این که با دلیلی بیاید که سنداً و دلالتاً ظنی باشد. مثل این که حرمت اف به وسیله خبر واحد ثقه‌ای که مشتمل بر صیغه «لا تفعل» است بیان می‌شد. در تمام چهار صورت فوق، دلیل بر ملزوم که مفاد منطوق است؛ یعنی حرمت اف به والدین به لحاظ شرعی ثابت است و دلالت دلیل بر لازمه‌اش که حرمت ضرب و شتم ایشان باشد در همه چهار صورت ثابت است، زیرا بر اساس قطع به ملازمه بین حکم منطوق یعنی حرمت اف و حکم مفهوم، یعنی حرمت ضرب و شتم می‌باشد.

لزوم این لازم برای آن ملزوم قطعی است، هر چند دلالت منطوق بر ملزوم قطعی نباشد. البته ملازمه قطعی‌ای که معیار انعقاد دلالت بر مفهوم موافق است حتماً باید عرفیه باشد؛ بدین گونه که عرف به حسب مقام اثبات، آن را از خود لفظ و خود کلام استفاده کند و الا صرف ثبوت ملازمه عقلیه قطعی، کافی نیست و زیرمجموعه مفهوم موافق نخواهد بود. از همین جا نیز تفاوت آشکار بین عکس مستوی و عکس نقیض یک قضیه با مفهوم موافق قضیه روشن می‌گردد. در مفهوم موافق ملازمه قطعی در انفعال عرفی ثابت است و مفهوم موافق زیرمجموعه ظهورات کلام می‌باشد، اما در عکس مستوی و عکس نقیض، ملازمه قطعی، توسط برهان عقلی ثابت شده و زیرمجموعه ظهورات کلام نمی‌باشد. به عنوان مثال در گزاره‌ای آمده است «هر که دارای نفس و روح است مرگ را می‌چشد». این قضیه به صورت موجبه کلیه آمده است. هرگاه این قضیه صادق باشد، عکس مستوی آن یعنی «بعضی از آن‌ها که مرگ را می‌چشند دارای نفس و روح می‌باشند» و عکس نقیض آن یعنی «هر که مرگ را نمی‌چشد دارای نفس و روح نیست» نیز صادق می‌باشد. ملازمه بین این دو قطعی است هر چند خود ملزوم، از جهت ظهورش می‌تواند ظنی باشد.

همچنین در لوازم بین به معنای اعم مانند غیر مستقلات عقلیه مثل مسئله مقدمه واجب، مسئله ضد و... نیز ملازمه قطعی است. به عبارت دیگر، هر کسی قائل به ملازمه بین وجوب شی با وجوب مقدمه‌اش باشد یا قائل به ملازمه بین وجوب شی

با حرمت ضدش باشد، در این جا از نظر او این ملازمه، قطعیه است، هر چند اثبات ملزوم یعنی وجوب شی توسط دلیل قطعی ثابت نشده باشد، بلکه از راه دلیل ظنی معتبر ثابت شده باشد.

بعد از ذکر این مقدمه و روشن شدن اینکه راه ثبوت ملزوم هم می تواند به دلیل قطعی و نیز به دلیل ظنی معتبر باشد، تفصیلی که نسبت به حجیت لوازم عقلی غیر بین باید قائل شد، چنین خواهد شد:

اگر ملزوم یعنی آن صورت و قضیه ای که دال بر مدلول مطابقی است، از تمام جهات قطعی باشد به طوری که اعتبار و حجیت آن شرعی و تعبدی نباشد، در این صورت لوازم عقلی آن مثل عکس مستوی و نقیضش نیز از باب حجیت قطع، حجت و معتبر خواهد بود. البته اطمینان نیز ملحق به قطع می باشد. اما اگر در اثبات ملزوم و قضیه ای که دال بر مدلول مطابقی است، به جهتی از جهات مثل سند یا دلالت، پای تعبد و اعتبار شرعی در میان بود، در این صورت نسبت به این که این حجیت شرعی، علاوه بر ملزوم آیا شامل لازم عقلی غیر بین آن هم می شود یا خیر؟ بسته به نوع دلیلی است که حجیت ملزوم را ثابت کرده؛ چرا که دلیل دال بر حجیت ملزوم، مختلف است. گاهی دلیل لفظی که دارای لسان بوده و گاهی دلیل لبی که لسانی ندارد، می باشد. اگر دلیل حجیت، دلیل لفظی باشد و مورد و محل آن معین شده باشد روشن است که در این صورت نباید از همان مورد و محل تعدی کرد، مثل اینکه موردش عنوان خبر باشد در اینجا وقتی عنوان خبر بر لازم عقلی غیر بین صدق نمی کند، دیگر دلیل حجیت ملزوم، شامل لازم غیر بین اش نمی شود، چون لازم غیر بین، غیر از آن مورد و عنوانی که مشخص شده می باشد. وقتی اعتبار و حجیت، مقید به عنوان مخصوصی باشد و آن عنوان فقط ملزوم را در برگیرد، دیگر دلیلی بر تعدی و شمولش نسبت به لازم عقلی غیر بینش نخواهیم داشت.

اما اگر دلیل حجیت ملزوم، دلیل لفظی باشد که مقید به مورد و عنوان خاصی نشده باشد و به حسب اطلاق یا عمومش دارای توسعه و تعمیم باشد؛ به طوری که علاوه بر خود مفاد و مدلول مطابقی، شامل لوازم عقلی آن نیز بشود، در این صورت می توان به لوازم غیر بین آن هم تعدی کرد و لوازم آن را حجت و معتبر دانست. به

اعتبارسنجی
مدلول های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

عنوان مثال: اگر فرض شود شارع حجیت بیّنه را به صورت دلیل لفظی با این تعبیر بیان کرده که «بیّنه حجّت است در تمامی مدلول‌هایش» در اینجا عموم و اطلاق این کلام، هم مدلول مطابقی بیّنه را می‌گیرد و هم مدلول التزامی غیر بیّن آن را. اگر این اطلاق و عموم مورد رضایت شارع نیست باید بیانی و قیدی مبنی بر آن اقامه کند. اگر در کلامش قید و قرینه‌ای مبنی بر عدم رضایتش نیابد مستلزم اغرای به جهل است.

خلاصه اینکه دلیل لفظی دالّ بر حجیت ملزوم در فرض گفته‌شده، شامل اعتبار و حجیت لوازم عقلی غیر بیّن آن هم می‌شود.

اگر دلیل اعتبار ملزوم لَبّی باشد، از چند صورت خالی نیست. یا بنای عقلا است یا حکم عقلی است که به دلیل انسداد ثابت شده است یا مانند اجماع است. حکم این سه صورت بدین صورت خواهد بود: اگر دلیل اعتبار ملزوم مانند اجماع یا تقریر باشد، در این صورت به نظر می‌رسد باید به معقد اجماع و مورد تقریر که مختصّ ملزوم است، اکتفا کرد و وجهی برای اعتبار لوازم آن نمی‌باشد؛ چراکه شاید در خود ملزوم، خصوصیت و ملاکی وجود دارد که منشأ اعتبار او شده است و آن ملاک نسبت به لازم غیر بیّن‌اش وجود نداشته باشد. طبق این احتمال، در اعتبار لازم غیر بیّن‌اش، شک ایجاد شده و شک در اعتبار، مساوی با عدم اعتبار و حجیت است.

اگر دلیل اعتبار ملزوم، بنای عقلا باشد، شاید چنین به نظر آید که منشأ اعتبار ملزوم از نظر عقلا حصول ظن می‌باشد و چون این ظن نسبت به لازم عقلی آن هم وجود دارد، پس لازم‌اش هم معتبر می‌باشد؛ چراکه در ظن، فرقی بین ظن به ملزوم و ظن به لازم‌اش نمی‌باشد. اما باید گفت منشأ عمل عقلا، به اختلاف موارد مختلف می‌باشد. در بعضی از موارد بنایشان بر عمل به ظن است و در برخی دیگر منشأ عمل ایشان احتیاط است؛ لذا به صرف اینکه عقلا به ظن در ناحیه ملزوم عمل می‌کنند، نمی‌توان نتیجه گرفت که در طرف لازم هم به آن عمل کنند، علاوه بر اینکه استقرار چنین بنای از عقلا که ایشان بین ظن به ملزوم و ظن به لازم تفاوتی را در عمل نمی‌بینند، مسلم و قابل قبول نیست. اگر هم نسبت به چنین بنای تسلیم شده و مورد پذیرش قرار گیرد، روشن است که خود بنای عقلا فی نفسه جهت اعتبار آن

ظن، کفایت نمی‌کند، بلکه نیازمند این است که آن بنا توسط شارع ردع و منع نشده و شارع آن را امضا کرده باشد.

نسبت به سیره عقلا بر عمل به لوازم یک طریق و ملزوم ظنی، آن مقداری که امضای شارع ثابت است، در خصوص ظواهر کلام می‌باشد. یعنی اگر لازم کلام در محدوده ظهور، داخل باشد. مانند لوازم بین به معنای اخص، در اینجا این لوازم نیز معتبر خواهد بود، اما آنچه از حد ظهور خارج باشد. مثل لوازم غیر بین، نه خود بنای عقلا ثابت است و نه امضا و رضایت شارع محرز است. بنابراین دلیل دال بر اعتبار ملزوم که بنای عقلا باشد، شامل لازم غیر بین اش نمی‌شود؛ چراکه این دلیل یک دلیل لئی است و باید به قدر متیقن آن، که ملزوم و مدلول مطابقی است، اکتفا کرد. اگر دلیل لئی، حکم عقل به معتبر بودن ظن، با فرض تمامیت مقدمات دلیل انسداد باشد نه کشف اعتبار ظن در نظر شارع، در این جا حکم عقل به اعتبار ظن، اختصاص به ملزوم ندارد و شامل ظن به لازم غیر بین اش نیز می‌شود.

نتیجه‌گیری

اصولیان و فقها استفاده از مدلول‌های التزامی مرکبات را - چه از سنخ خبر باشند و چه از سنخ انشاء- مورد توجه قرار داده‌اند. مدلول‌های التزامی در دانش اصول فقه بر دو قسم لفظی و عقلی تقسیم می‌شوند. مدلول التزامی لفظی جایی است که لزوم اش بین به معنای اخص باشد و هر کجا که لزوم اش بین به معنای اخص نباشد، حال چه بین به معنای اعم بوده و چه غیر بین باشد، مدلول التزامی عقلی خواهد بود. نسبت به بحث اعتبار و حجیت این مدلول‌های التزامی باید گفت: اصولیان در مباحث مفاهیم، به اعتبار مدلول‌های التزامی بین به معنای اخص، و در مباحث غیر مستقلات به حجیت مدلول‌های التزامی بین به معنای اعم پرداخته‌اند. اما به بحث اعتبار مدلول‌های التزامی غیر بین کمتر توجه شده است.

عکس مستوی و عکس نقیض که از اقسام مدلول‌های التزامی غیر بین می‌باشند. زیر مجموعه ظهورات کلام نبوده تا حجیتشان از باب ظهور ثابت باشد. همچنین بر این مدلول‌ها خبر و حکایت نیز صادق نیست تا اگر جایی قضیه اصلی یک خبر

اعتبارسنجی
مدلول‌های التزامی غیر
بین با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۶۹

باشد، این مدلول‌ها همانند مدلول مطابقی زیر مجموعه حجیت خبر واحد قرار بگیرد. اثبات اعتبار آن‌ها از طریق میثاق عقلایی نیز با مشکل مواجه بود. در نهایت آنچه به نظر می‌رسد، این است که در اعتبار لوازم غیر یبّین، باید قائل به تفصیل شده و تابع نوع دلیل دالّ بر حجیت ملزوم بود.

منابع

قرآن کریم

۱. آملی لاریجانی، صادق، ۱۳۹۴، فلسفه علم اصول، قم: مدرسه علمیه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
۳. ابن کمونه، سعدین منصور، ۱۴۰۳ق، الجدید فی الحکمه، تحقیق: حمید مزعید الکبیس، بغداد: جامعه بغداد.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۵. اصفهانی، محمدحسین، ۱۴۲۹ق، نه‌ایة الدرایة فی شرح الکفایه، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه آل‌البت عجل الله تعالی فرجه الشریف لایحیاء التراث.
۶. بروجردی، محمد تقی، ۱۴۲۲ق، نه‌ایة الافکار تقریراً لابحاث الشیخ آغاضیاء الدین عراقی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. حائری، محمد حسین، ۱۴۰۶ق، الفصول الغرویه فی الاصول الفقهیة، چاپ دوم، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۸. حکیم، عبد‌الصاحب، ۱۴۱۶ق، منتقى الاصول تقریراً لابحاث السید محمد حسین روحانی، چاپ دوم، قم: الهادی عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۹. حلّی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، ۱۴۲۳ق، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم: بیدار.
۱۰. حلّی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، ۱۴۱۲ق، القواعد الجلیه فی شرح الرساله الشمسیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. حلّی، شیخ حسین، بی‌تا، اصول الفقه، قم: مکتبه آیه‌الله السید علی السیستانی.
۱۲. خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۱۲ق، کفایة الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. رازی، قطب‌الدین، ۱۴۲۶ق، تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه، چاپ دوم، قم: انتشارات بیدار.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۹
زمستان ۱۴۰۱

۷۰

۱۴. رشتی، میرزا حبیب ا...، (بی تا)، بدایع الافکار، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۱۵. ساوی، زین الدین عمر، ۱۳۸۳ق، البصائر النصیره فی علم المنطق، تهران: شمس تبریزی.
۱۶. طوسی، نصیرالدین محمد، ۱۳۷۶ق، اساس الاقتباس، تصحیح: مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. غروی، علی، ۱۴۲۸ق، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تقریراً لابحاث السيد ابولقاسم الخوئی، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خوئی رحمته الله علیه.
۱۸. فیاض، محمداسحاق، ۱۴۱۷ق، محاضرات فی اصول الفقه تقریراً لبحث السيد ابوالقاسم الخوئی، چاپ چهارم، قم: صدر.
۱۹. قطیفی، السيد منیر، ۱۴۱۴ق، الرافد فی علم الاصول تقریراً لابحاث السيد علی السیستانی، قم: مهر.
۲۰. کاشف الغطاء، محمد رضا، ۱۳۸۱ق، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف: بی جا.
۲۱. کاظمی خراسانی، محمد علی، ۱۴۱۷ق، فوائد الاصول تقریراً لابحاث محمد حسین النائینی، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، اصول فلسفه و روش رئالیسم، چاپ سوم، تهران: صدرا.
۲۳. مظفر، محمد رضا، ۱۴۲۴ق، المنطق، چاپ سوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۴. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۳۰ق، اجودالتقریرات تقریراً لأبحاث المیرزا محمد حسین النائینی، چاپ دوم، قم: مؤسسه صاحب الأمر.
۲۵. واعظ حسینی، سید محمد سرور، ۱۴۱۷ق، مصباح الاصول تقریراً لابحاث السيد ابوالقاسم الخوئی، قم: مکتبه داوری.
۲۶. هاشمی (شاهرودی)، سید محمود، ۱۴۱۷ق، بحوث فی علم الاصول تقریراً لابحاث السيد محمد باقر الصدر، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی.
۲۷. هاشمی گلپایگانی، سید هاشم، ۱۴۴۱ق، تعارض الادله و اختلاف الحدیث تقریراً لأبحاث السيد علی السیستانی، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۸. یزدی، مولی عبدالله بن شهاب الدین، ۱۴۰۵ق، الحاشیه علی تهذیب المنطق، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

اعتبارسنجی
مدلول های التزامی غیر
بیّن با تأکید بر عکس
مستوی و عکس نقیض

۷۱

References

The Holy Qur'an

1. Al- Āmulī al-Lārjānī, Sādiq. 2015/1394. *Falsafih-yi 'Ilm-i Uşūl*. 1st. Qom: Madrasah-yi 'Ilmīyah-yi Walī-yi 'Aşr ('A).
2. Al-Bahābādī Al-Yazdī, Mullā 'Abdullāb ibn Shahāb al-Dīn. 1984/1405. Al-Ḥāshīyat 'Alā Tahdhīb al-Manṭiq. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
3. al-Burūjirdī al-Najafī, Muḥammad Taqī. 2001/1422. *Nihāyat al-Afkār alqawā'id al-Fiqhīya (Taqrīrāt Buhūth al-Muḥaqqiq al-'Irāqī)*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
4. al-Fayyāḍ, Muḥammad Ishāq. 1996/1417. *Muḥāḍirāt fī Uşūl al-Fiqh*. Taqrīrāt Buhūth al-Sayyid al-Khu'ī. Qom: 4th. Maktabat al-Şadr.
5. al-Gharawī al-Işfahānī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Işfahānī). 2008/1429. *Nihāyat al-Dirāya fī Sharḥ al-Kifāya*. 2nd. Beirut: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
6. al-Gharawī al-Tabrīzī, al-Mīrzā 'Alī. 1997/1418. *al-Tanqīh fī Shatrḥ al-'Urwat al-Wuḥqā (Taqrīrat Buhūth al-Sayyid Abū al-Qāsim al-Mūsawī al-Khu'ī)*. Qom: Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.
7. al-Ḥā'irī al-Işfahānī, Muḥammad Ḥusayn (Şāhib al-Fuşūl). 1985/1406. *Al-Fuşūl al-Gharawīyah fī al-Uşūl al-Fiqh*. Qom: Dār Iḥyā' al-'Ulūm al-Islāmī.
8. al-Ḥakīm, al-Sayyid 'Abd al-Şāhib. 1995/1414. *Muntaqā al-Uşūl (Taqrīrāt Baḥth al-Sayyid Muḥammad al-Ḥusaynī al-Rawḥānī)*. Qom: al-Hādī.
9. al-Ḥāshimī al-Gulpāyigānī, Sayyid Ḥāshim. 2019/1441. *Tā'arūḍ al-Adillah wa Ikhtilāf al-Ḥadīth*. Taqrīrāt Buhūth al-Sayyid al-Sīstānī. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.
10. al-Ḥāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 1996/1417. *Buhūth fī 'Ilm al-Uşūl. Taqrīrāt Buhūth al-Sayyid Muḥammad Bāqir al-Şadr*. Qom: Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
11. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1991/1412. *Al-Qawā'id al-Jalīyat fī Sharḥ al-Risālat al-Shamsīyah*. 1st. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
12. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1992/1371. *Jawhar al-Nadīd fī Sharḥ Manṭiq al-Tajrīd*. 1st. Tehran: Bīdār.
13. al-Ḥillī, Ḥusayn. n.d. *Uşūl al-Fiqh*. 1st. Qom: Maktab al-Sayyid al-Sīstānī.
14. al-Ḥusaynī al-Sīstānī, al-Sayyid 'Alī. 1993/1414. *Al-Rāfid fī 'Ilm al-Uşūl*. Taqrīrāt

- Sayyid Munir Qaṭīfī. Qom: Mihr.
15. Al-Kāḍimī al-Khurāsānī, Muḥammad ‘Alī. 1996/1417. *Fawā'id al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn al-Nā'īnī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 16. al-Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurasānī). 1991/1412. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 17. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2009/430. *Ajwad al-Taqrīrāt (Taqrīrāt Bahth al-Mirzā al-Nā'īnī)*. 2nd. Qom: Mu'assasat Šāḥib al-'Amr.
 18. al-Muzaḥḥār, Muḥammad Riḍā. 2003/1424. *Al-Mantiq*. 3rd. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 19. Al-Rashtī, Ḥabībullāhibn Muḥammad 'Alī. n.d. *Badā'i' al-Afkār*. Qom: Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
 20. Al-Rāzī, Quṭb al-Dīn Muḥammad ibn Muḥammad. 2005/1426. *Tahrīr al-Qawā'id al-Mantiqīyat fi Sharḥ al-Risālat al-Shamsīyah*. 2nd. Qom: Manshūrāt Bīdār.
 21. Al-Sāwī, Zayn al-Dīn 'Amr ibn Sahlān. 1963/1383. *Al-Baṣā'ir al-Naṣīriyat fi 'Ilm al-Mantiq*. 1st. Tehran: Manshūrāt Shams Tabrīzī.
 22. al-Tūsī, Muḥammad Ibn Muḥammad (al-Khāja Naṣīr al-Dīn al-Tūsī). 1956/1376. *Asās al-Iqtibās*. Edited by Mudarris Raḍawī. Tehran: Mu'assisi-yi Intishārāt-i wa Chāp-i Dānishgāh Tehrān (Tehran University).
 23. al-Wā'iz al-Husaynī al-Bihsūdī, al-Sayyid Muḥammad Sarwar. 1996/1417. *Miṣbāḥ al-Uṣūl (Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Abū al-Qāsim al-Mūsawī al-Khu'ī)*. 1st; 5th. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
 24. Ibn Kammūnah, Sa'īd ibn Manṣūr. 1982/1403. *Al-Jadīd fi al-Ḥikmah*. Edited by Ḥamīd al-Kabīsī. Baghdad: Baghdad University.
 25. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-'Arab*. 3rd. Beirut: Dār al-Mirṣād.
 26. Ibn Sīnā, Ḥussayn Ibn 'Abdullāh (Shaykh al-Rāis). 1997/1375. *Al-Ishārāt wa al-Tanbīhāt*. Qom: Nashr al-Balāgha.
 27. Kāshif al-Ghiṭā', 'Alī. 1961/1381. *al-Nūr al-Sāṭi' fi al-Fiqh al-Nāfi'*. Najaf: Maṭba'at al-Ādāb.
 28. Muṭahhari, Murtaḍā (Shahīd Muṭahhari). 2010/1389. *Uṣūl-i Falsafih wa Rawish-i Ri'ālism*. 3rd. Tehran: Ṣadrā.